

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال سیزدهم، شماره ۵۲، تابستان ۱۴۰۰
صفحات: ۱۶۱-۱۲۷
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۳؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۳/۲۹
مقاله: پژوهشی

امکان سنجی تغییر حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران از ریاستی به پارلمانی در پرتو استقرار نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه

موسی الرضا رضایی شرف* / مسعود راعی دهقی**

چکیده

نظام سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران، ویژگی‌های خاصی دارد که در بین نظام‌های سیاسی موجود در جهان، منحصر به فرد است. بارزترین ویژگی این نظام، ابتدای آن بر اصل ولایت فقیه است. فارغ از همه بحث‌هایی که در ارتباط با این نظریه مطرح شده، یک موضوع مهم، آن است که آیا در فرضی که این اصل، جوهره نظام سیاسی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد و تمام شئون این نظام بر اساس این اصل استوار می‌گردد، کدام یک از مدل‌های سنتی نظام‌های سیاسی یعنی ریاستی یا پارلمانی یا نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در جمهوری اسلامی قابل شناسایی هستند؟ این سوال می‌تواند در کنار سوال دیگری مطرح شود و آن اینکه اساساً نظام سیاسی فعلی در ایران، ریاستی است یا پارلمانی یا نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی؟ در پاسخ می‌توان گفت بر اساس آنچه در قانون اساسی مذکور شده، نظام سیاسی حاکم بر ایران، ریاستی است و نه پارلمانی. اما سوالی که شاید از هر دو مهم‌تر باشد و این نوشتار، قصد ارائه پاسخ به آن دارد، این است که آیا در فرض استقرار و ابتدای نظام سیاسی بر اصل ولایت فقیه، می‌توان از تغییر حاکمیت در ایران از ریاستی به پارلمانی سخن گفت یا خیر؟ به عقیده نگارندگان این امکان وجود دارد و چه بسا در فرض تغییر نظام سیاسی ایران از ریاستی به پارلمانی، کارکردهای این نظام ارتقا یافته و بیشتر به سمت «کارآمدی» آن پیش برود.

کلیدواژه‌ها: نظام سیاسی؛ حقوق اساسی؛ ولایت فقیه؛ نظام ریاستی؛ نظام پارلمانی.

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

rezaisharaf@gmail.com

** دانشیار گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسؤول).

masoudraei@yahoo.com

۱. بیان مسأله

نظام جمهوری اسلامی ایران، الگویی از حکومت اسلامی است که «بر پایه ایمان به خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او» بنا شده است (اصل دوم قانون اساسی). به موجب اصل پنجاه و ششم قانون اساسی، ضمن آنکه حاکمیت مطلق بر جهان و انسان، از آن خداوند اعلام شده است، حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش نیز بر مبنای اراده الهی استوار گردیده است. این حق الهی و خدادادی قابل سلب از انسان نبوده و از طرق مقرر در اصول قانون اساسی اعمال می‌گردد.

از آنجا که نگرش اسلام درباره حاکمیت و حکومت ریشه‌های دیگری دارد و سیاست از دین جدا نیست، امر حکومت‌داری نیز جنبه الهی دارد و از آنجا که ملکه عدالتی که از شرایط احراز شده متصدی حکومت است، مانع از کج‌روی وی است، نیازی به لزوم تفکیک قوا احساس نمی‌شود. چنانچه قانون اساسی در اصل پنجاه و هفتم از واژه استقلال قوا با قید زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت، استفاده می‌کند و این بیان، نشانگر این مطلب است که هدف از استقلال قوا، تسهیل در امور حکومت و تقسیم شئون مختلف و تخصص‌گرایی بوده است (نجفی اسفاد، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

بنابراین ذیل این ولایت، امور مملکت، متناسب با مقتضیات زمان، به بهترین وجه ممکن اداره می‌گردد. بنابراین ممکن است مقامی که متصدی امر قضاست بتواند در امور اجرایی نقش موثری داشته باشد و نهادی که مسئولیت تهیه و تنظیم قوانین و ترسیم خط مشی‌ها را بر عهده دارد، در امور قضایی و اجرایی هم مداخله نماید. چنانچه هر یک از این مقامات و نهادها با توجه به جنبه الهی و معنوی وظایف محوله و در راستای خدمت به خلق خدا انجام وظیفه کنند، بیم استبداد و یا کارشکنی در کار یکدیگر در میان نخواهد بود (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۵۴).

در این میان، توجه به این موضوع که آیا امکان تغییر حاکمیت سیاسی در ایران از ریاستی به پارلمانی وجود دارد یا نه به ویژه از رهگذر عنایت به ابتدای نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران بر اصل ولایت فقیه وجود دارد یا نه، موضوعی است که باید با دقت بیشتری همراه شود. در نظام سیاسی که نخست وزیر و رئیس جمهور هر دو با اختیارات تامه وجود داشت، مشکلاتی بوجود آمده بود. در این نظام رئیس جمهور با رای مردم انتخاب می‌شد اما اختیارات زیادی نداشت و بالعکس نخست وزیر که با رای مجلس انتخاب می‌شد اختیارات زیادی داشت (Cross, 2011: 123). همیشه این دو مقام اجرایی مشکلاتی با هم داشتند بنابراین می‌توان گفت حذف نخست وزیری در آن زمان منطق قابل اتکایی داشت (اریک، ۱۳۸۲: ۵۴).

از آن دوران زمان نسبتاً زیادی سپری شده است و مجدداً امروزه بحث امکان بازگشت نظام به نظام سیاسی پارلمانی قوت گرفته است. منشاء اصلی این امر را می توان سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی در شهریورماه سال ۱۳۹۰ در جمع اساتید و دانشجویان استان کرمانشاه دانست که ضمن تبیین مسائلی مانند لزوم جوانی ذاتی و طراوت همیشگی اهداف و آرمان های نظام اسلامی، انعطاف در مهندسی نظام و تغییر به هنگام در ساز و کارها و سیاست های تحقق این آرمان ها را از ظرفیت های نظام اسلامی برشمردند و به لزوم بازخوانی و تأمل در شاکله نظام اسلامی که پتانسیل تغییر احتمالی نظام سیاسی به پارلمانی از مصادیق آن است اشاره نمودند. این مقاله، برآنست تا ضمن بررسی ویژگی های الگوهای حاکمیتی ریاستی و پارلمانی، ایرادات وارد بر تفکیک قوا را در نظام حقوق اساسی ایران مطالعه کند و ضمن عنایت به مقوله کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، امکان تغییر حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران از ریاستی به پارلمانی را به بحث گذارد.

۲. بررسی نظام های سیاسی ریاستی و پارلمانی

نظام سیاسی را می توان چنین تعریف نمود: مجموعه ای از نهادهای سیاسی در چارچوب یک دولت و در یک قالب حقوقی و به صورت اجزاء متعامل یک سازمان سیاسی، قدرت و حاکمیت سیاسی را در یک سرزمین اعمال می کنند. در واقع، نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همه نهادهای عمومی، اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی و قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آن هاست (کلایمرودی و آندرسن، ۱۳۵۶: ۹).

۲-۱. نظام سیاسی ریاستی

نظام ریاستی نقطه مقابل نظام پارلمانی و حاصل تفکیک کامل قواست. شاخصه مهم آن، استقلال متقابل قوای مجریه و مقننه است؛ به این ترتیب که رئیس جمهور و اعضای پارلمان در دو انتخابات مجزا برگزیده می شوند و هیچ یک نمی تواند دوران تصدی دیگری را پیش از مواعد قانونی پایان دهد. نه پارلمان می تواند رئیس جمهور و وزرا را از طریق استیضاح از کار برکنار نماید و نه رئیس جمهور می تواند پارلمان را منحل کند (حبیب زاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۱). انتخاب رئیس جمهور با رأی مردم به وی اعتبار و قدرت قابل توجهی اعطا نموده و پشتوانه ای مساوی با پارلمان به وی می بخشد. رئیس جمهور در انتخاب وزیران و همکارانش و عزل آن ها از آزادی عمل و اختیارات

زیادی برخوردار است. بنابراین چون پارلمان در انتصاب وزیران نقشی ایفا نمی‌کند، آن‌ها در برابر پارلمان مسؤولیت سیاسی ندارند. در مقابل، به دلیل تفکیک ساختاری و کارکردی هر قوه، رئیس‌جمهور هم نمی‌تواند به پارلمان لایحه قانونی پیشنهاد کند و امر قانونگذاری در انحصار قوه مقننه است (هریسی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

موافقان نظام ریاستی اعتقاد دارند که این نوع نظام، دارای ظرفیت‌های لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای جوامع مربوط بوده و در پاسخ به مسأله تناسب آن با نیاز دموکراسی‌های نوپا، امتیازات آن را به صورت زیر فهرست نموده‌اند:

- تضمین ثبات قوه مجریه؛
- پاسخ‌گویی مستقیم قوه مجریه در قبال رأی‌دهندگان در مورد تصمیمات خود به‌ویژه خط‌مشی‌هایی که برای اداره امور در پیش می‌گیرد؛
- در کشورهایی با نظام حزبی قوام نیافته و در نتیجه نبود ائتلاف‌های نیرومند حزبی، رئیس‌جمهور مقتدری لازم است تا در اختلافات شدید حزبی بین گرایش‌های مختل سیاسی نقش داور ایفا نموده و مانع بروز وقفه در اداره امور کشور شود (گرچی، ۱۳۸۸: ۱۹۱).
- در مقابل، مخالفان نظام ریاستی، معایب آن را به صورت زیر گوشزد می‌کنند:
- انحصارگرایی و ابتدای آن بر برد کامل یک طرف و باخت کامل طرف دیگر و در نتیجه طرد برخی گروه‌های سیاسی، اجتماعی و قومی از حکومت و به مخاطره انداختن ثبات سیاسی نظام.
- افزایش قطب‌بندی‌های سیاسی و تضعیف نقش احزاب؛
- ایجاد یک ساختار اجرایی فردمحور و تضعیف راه‌کارهای معطوف به تعامل و رایزنی سیاسی که در تصمیم‌گیری‌های دیپلماتیک اهمیت زیادی دارند؛
- شکل‌گیری احتمالی اکثریت‌های متفاوت در قوای مقننه و مجریه در یک دوره زمانی که می‌تواند فرایند تصمیم‌گیری سیاسی را فلج نموده و تعارض میان پارلمان و قوه مجریه را دامن بزند. «این شرایط ممکن است به دلیل عدم تعامل و همکاری لازم بین قوای مقننه و مجریه، فعالان سیاسی را به تشویق شیوه‌های اقتدارگرایانه حل تعارض سوق دهد که در نهایت ممکن است تا دخالت نظامیان در امور سیاسی نیز پیش رود.» (هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸۱).
- انعطاف‌ناپذیری نظام ریاستی و در نتیجه عدم توانایی آن به اتخاذ اقدامات به هنگام و متناسب با تغییر شرایط و اوضاع و احوال؛

- فراهم نمودن بستر ظهور برخی رذایل اخلاقی در جامعه مانند تملق گویی، فردمحوری و تنزل شأن و کرامت انسان‌ها. (هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۳۱).

۲-۲. نظام سیاسی پارلمانی

نظام پارلمانی نتیجه برداشت دیگری از نظریه تفکیک قوای مونتسکیو به شمار می‌رود. از این رویکرد به «تفکیک نسبی قوا» «همکاری قوا» و «ارتباط بین قوا» تعبیر شده است و منظور از آن، تفکیک و تخصیص مناسب وظایف و کارکردهای دولت به گونه‌ای است که هر یک از قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه، وظایف تخصصی خود را بر عهده گرفته و در قلمرو فعالیت تخصصی قوای دیگر مداخله ننمایند. این مفهوم به شیوه‌های متفاوتی در قوانین اساسی کشورها تجسم یافته است.

در قالب تفکیک نسبی قوا، دو قوه مقننه و مجریه از نظر ساختاری و تشکیلاتی از یکدیگر متمایزند اما با تمهیدات حقوقی و سیاسی به هم پیوند می‌خورند و در عین تمایز اندامی، کلیت حاکمیت ملی را نمایندگی و اعمال می‌کنند. به عبارت دیگر، نظام پارلمانی، نظامی نیست که در آن پارلمان حکومت می‌کند بلکه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی به دولت تفویض می‌شود اما دولت ملزم است با جلب رضایت پارلمان عمل نماید. تفکیک دو قوه مقننه و مجریه در نظام پارلمانی به گونه‌ای نیست که دستگاه‌های حاکمیتی و وظایف محوله کاملاً از یکدیگر منفصل و متمایز و به هر کدام حصه‌ای از حاکمیت ملی تفویض شده باشد و آن‌ها بی توجه به حدود اختیارات و مأموریت‌های یکدیگر انجام وظیفه نمایند. دو قوه مقننه و مجریه، نه به شکل تخصصی بلکه با همکاری و مشارکت یکدیگر در حیطه‌های تقنینی و اجرایی اقدام می‌کنند و به عبارت دیگر، در حیطه انجام وظایف هر یک از قوا نقاط مشترکی وجود دارد که طبق قانون حد و مرز اختیارات هر یک مشخص می‌شود. البته دولت زیر نظارت سیاسی پارلمان قوانین را اجرا می‌کند و چنانچه پارلمان از عملکرد دولت نارضایتی جدی داشته باشد، با رأی عدم اعتماد آن را ساقط می‌کند. با این وجود، در نظام‌های پارلمانی دولت از حمایت سیاسی اکثریت پارلمانی برخوردار بوده و اغلب وزرا از بین اعضای حزب حاکم منصوب می‌شوند (الیوت و ورنون، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۲)

هواداران نظام پارلمانی، فهرستی از مزیت‌های آن را ارائه می‌دهند:

- فراگیرتر از نظام ریاستی است؛

- امکان حضور گروه‌های مختلف اجتماعی و به ویژه اقلیت‌های قومی در عرصه سیاست در آن وجود دارد؛
- زمینه مساعدتری را برای سازگاری با چالش‌های سیاسی و اجتماعی پیش روی کشورها فراهم می‌نماید؛
- امکان ایجاد برخی نهادها و رویه‌های دموکراتیک مانند ائتلاف‌های سیاسی، اپوزیسیون، مذاکرات و سازش را توسعه می‌دهد؛
- موافقان از این رو نتیجه می‌گیرند که نظام پارلمانی با شرایط گذار به سوی دموکراسی مناسب تر و سازگارتر است (گرچی، ۱۳۸۸: ۱۹۱).
- ولی مخالفان هم به نوبه خود کاستی‌های نظام پارلمانی را یادآور می‌شوند:
- ایجاد دولت‌های ضعیف و کم ثبات که خود موجب سردرگمی و بی ثباتی سیاسی می‌شود،
- به دلیل توزیع و پراکندگی مسؤولیت‌ها بین شمار انبوهی از نهادها و بازیگران سیاسی، فاقد یک سامانه شفاف پاسخگویی و مسؤولیت پذیری می‌باشد؛
- در کار احزاب، به ویژه در کشورهای فاقد نظام حزبی انشعاب ایجاد می‌کند و سبب تبدیل شدن پارلمان به عرصه کشمکش فراکسیون‌ها می‌شود؛
- سبب ایجاد حکومت کابینه و دیکتاتوری منتخبین مردم با توجه به هماهنگی کامل دولت برخاسته از پارلمان در کشورهای با نظام دو حزبی مانند انگلستان می‌شود (گرچی، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

۳. ایرادات وارد بر تفکیک قوا در نظام حقوق اساسی ایران

۳-۱. دوره قبل از بازنگری قانون اساسی

وجود دو مقام رئیس جمهوری و نخست وزیر در نظام نیمه ریاستی و تعیین حدود اختیارات آن دو، یکی از عوامل تنش‌زای این نظام است. قانون اساسی سال ۱۳۵۸ ایران نیز دارای همین مشکل بود چراکه اعمال قوه مجریه، جز در اموری که مستقیماً بر عهده رهبری گزارده شده بود، از طریق رئیس جمهور و دولت (نخست وزیر) اعمال می‌گردد به ترتیبی که دو نهاد «ریاست جمهوری» و «دولت» مجزا از یکدیگر بودند. این ترتیبات هم از لحاظ تفکیک و تداخل صلاحیت‌های دو نهاد و هم از نظر سلسله مراتب بین آن‌ها مشکلاتی را به بار آورده بود:

۱. رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شد و در واقع نمایندگی مردم در سراسر کشور را بر عهده داشت و مانند مجلس به اصطلاح مظهر حاکمیت ملی محسوب می‌شد اما علی

رغم این موقعیت مردمی و مرتبت سیاسی (عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از رهبری، مسؤول تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه) در اداره قوه مجریه نقش قابل توجهی نداشت.

۲. نصب و عزل اعضای قوه مجریه منوط به پیشنهاد (در مورد نخست‌وزیر) و موافقت رئیس‌جمهور بود اما همین که اعضای مذکور به مجلس معرفی می‌شدند، رئیس‌جمهوری کمترین اختیاری در امور آنان نداشت. در واقع ریاست قوه مجریه عملاً از وی سلب شده بود و جز در موارد موافقت با عزل وزیران اختیار دیگری نداشت و هر یک از وزیران تنها در برابر مجلس مسؤول بودند (اصول یکصد و بیست و چهارم، یکصد و سی و سوم و یکصد و سی و ششم قانون اساسی) ترتیبات این چنین با اصول مدیریت آن هم در عالی‌ترین سطح مدیریت اجرایی مغایر بود.

۳. ریاست هیأت وزیران با نخست‌وزیر بود و هم او بر کار وزیران اعمال نظارت می‌نمود (اصل یکصد و سی و چهارم قانون اساسی سال ۱۳۵۸) بدین ترتیب قانون اساسی نظارت بر کار وزیران را از مقام مافوق آنان یعنی رئیس‌جمهور سلب کرده بود و اعضای دولت در انجام وظایف خاص خود، کاملاً مستقل از رئیس‌جمهور عمل می‌کردند. از سوی دیگر، نخست‌وزیر علی‌رغم نظارت بر وزیران، در هنگام ناهماهنگی بین او و هر یک از وزرا به تنهایی و بدون موافقت رئیس‌جمهور قادر به عزل وی نبود. این وضعیت گاهی به بن‌بست سیاسی منجر می‌شود (هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۰۱).

۳-۲. دوره بعد از بازنگری قانون اساسی

ایرادات پیش‌گفته سبب شد که در بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ برخی از مشکلات پیش‌رو در تنظیم روابط قوای سه‌گانه و نیز در روابط بین دو رکن قوه مجریه حل شود اما کیفیت تنسيق و تنظیم روابط قوا همچنان با چالش‌هایی همراه است. برخی از این مشکلات در روابط بین دولت دهم و مجلس هشتم به ویژه در سال ۱۳۹۰ به خوبی خود را نشان داد به گونه‌ای که مقام معظم رهبری نیز از احتمال بازنگری در قانون اساسی و تأمل در ایجاد نظام پارلمانی در جمهوری اسلامی سخن به میان آوردند.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری با برخورداری از جایگاه ویژه (ولایت امر و امامت امت) و مقبولیت مردمی (منتخب غیرمستقیم)، عالی‌ترین مقام رسمی کشور محسوب می‌شود که قوای سه‌گانه زیر نظر ایشان انجام وظیفه می‌نمایند. به موجب اصل یکصد و دهم قانون اساسی، تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص

مصلحت نظام و نظارت بر حسن اجرای این سیاست‌ها از جمله اختیارات مقام رهبری است. مقام معظم رهبری در اعمال این اختیار، سند چشم‌انداز بیست ساله نظام را تهیه و ابلاغ فرمودند و مقرر گردید که برنامه‌های پنج ساله دولت بر مبنای آن تهیه و اجرا شود. بنابراین، در مقام مقایسه با نظام‌های ریاستی و نیمه ریاستی، جایگاه رهبری در نظام جمهوری اسلامی با جایگاه روسای سایر نظام‌ها قابل تطبیق است.

رئیس جمهور به عنوان ریاست هیأت وزیران و مقام دوم رسمی کشور به صورت مستقیم از جانب مردم انتخاب می‌شود و مسؤولیت امور اجرایی کشور را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد. اما از حق انحلال مجلس در مواقع حساس و یا ارجاع مصوبات آن به همه پرسی (قانونگذاری مستقیم توسط مردم) برخوردار نیست. در قانون اساسی جمهوری اسلامی از اختیارات فوق‌العاده رئیس جمهور که یکی دیگر از ویژگی‌های نظام نیمه ریاستی است، خبری نیست. رئیس جمهور که در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ فقط در برابر ملت پاسخگو بود، در برابر مجلس نیز در قبال وظایف خود و اقدامات هیأت‌وزیران پاسخگو می‌باشد. این در حالی است که در نظام نیمه ریاستی، مسؤولیت و پاسخگویی نخست‌وزیر در مقابل مجلس به این دلیل است که او از مجلس رأی اعتماد می‌گیرد و منصوب مجلس است.

پاسخگو قرار دادن رئیس جمهور منتخب مردم در مقابل مجلس با اصول حقوق اساسی و نظام نیمه ریاستی تطبیق ندارد. پشتوانه مردمی رئیس جمهور به عنوان منتخب و نماینده مردم و به تعبیری مظهر حاکمیت ملی از یک سو و تفسیر موسع از مسؤولیت وی در اجرای قانون اساسی به موجب اصل یکصد و سیزدهم از سوی دیگر، مسؤولیت رئیس جمهور در مقابل مجلس را تحت الشعاع قرار داده است.

از سوی دیگر، مجلس شورای اسلامی در رأس امور تلقی شده و حداقل یک سوم نمایندگان مجلس می‌توانند رئیس جمهور را در مقام اجرای وظایف مدیریت قوه مجریه و اداره امور اجرایی کشور مورد استیضاح قرار دهند و با اکثریت دو سوم کل نمایندگان مجلس به عدم کفایت وی رأی دهند که ممکن است به عزل وی توسط مقام رهبری منجر شود (اصل هشتاد و نهم قانون اساسی).

با عنایت به آنچه گفته شد، می‌توان به این نکته نیز دست یافت که در حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، از آنجا که قوای سیاسی تحت نظارت ولی فقیه (مقام رهبری) به ایفای وظایف مبادرت می‌ورزند، اولاً نوع جدیدی از سازمان سیاسی قابل تعریف است که ممکن است بیش و

کم، اوصاف معمول نظام های سیاسی دیگر را نداشته باشد، ثانیاً بر همین اساس، به نظر می رسد می توان وصف «کارآمدی» نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را چه در فرضی که ماهیت نظام سیاسی ایران، پارلمانی، ریاستی یا نیمه پارلمانی - نیمه ریاستی باشد، مورد مطالعه قرار داد. در این مطالعه، فرض اصلی آن است که نظام سیاسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، ماهیتی الهی پیدا می کند و ممکن است از سنت ها و مرزبندی های مرسوم دنیای سیاست، عدول هم بکند اما این امر، مانع کارآمد محسوب کردن این نظام سیاسی جدید نخواهد شد و بدین ترتیب، انتقاداتی که به همین موضوع وارد می شود مبتنی بر اینکه نظام سیاسی ولایت محور، از آنجا که در دسته بندی های مرسوم نظام های سیاسی از نوع ریاستی، پارلمانی یا نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی قرار نمی گیرد، کارآمدی نیز نخواهد داشت، درست و صواب نیستند لذا به نظر می رسد وصف «کارآمدی» نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را بتوان به عنوان موضوعی مستقل مورد بحث و بررسی قرار داد. بر همین راستا، موضوع دیگری که می تواند در همین زمینه مورد اشاره قرار بگیرد آنکه چنانچه به کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه معتقد باشیم که هستیم و دلایل این عقیده در ادامه مورد اشاره و بررسی قرار خواهند گرفت، می توان قائل به امکان تغییر حاکمیت سیاسی از حالت ریاستی به حالت پارلمانی هست زیرا در کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، خللی وارد نمی آید. بدین ترتیب می توان تصور کرد که نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، ماهیتاً و از حیث جوهری، همچنان مبتنی بر ولایت فقیه باشد و مقام رهبری به عنوان عالی ترین مقام سیاسی کشور، به ایفای وظایف از جمله حل و فصل اختلافات میان قوای سه گانه کشور مبادرت ورزد اما قالب نظام سیاسی، به جای ریاستی، پارلمانی باشد. کما اینکه رهبر انقلاب، خود در سال ۱۳۸۹ در سفری که به کرمانشاه داشتند، به امکان این تغییر تصریح و اساساً نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران را برخوردار از چنین ظرفیت مهمی معرفی کردند. بدین ترتیب است که با فرض کارآمد بودن نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، نباید در چنین احتمال عملی تردید کرد. با این حال، مقوله کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، خود موضوعی است محتاج بحث بیشتر که در ادامه، به آن پرداخته می شود.

۴. کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه

در دنیای جدید مسأله کارآمدی نظام‌های سیاسی و چگونگی آن، خود مسأله‌ای مهم در علم سیاست به شمار می‌آید و به همین سبب مکانیزم‌ها، شاخص‌ها و ملاک‌های مختلفی برای ارتقا و سنجش میزان کارآمدی نظام‌های سیاسی عرضه شده است. با توجه به تفاوت‌های کلان نظام‌های سیاسی در مبانی و زیرساخت‌های نظری، اهداف، کار ویژه‌ها، اختیارات و ابزارهای اجرایی، بی‌گمان مکانیزم‌ها، شاخص‌ها و ملاک‌های کارآمدی در نظام‌های سیاسی اهمیت ویژه‌ای دارند. اهمیت این موضوع در درجه نخست معلول ارتباط وثیق و همه‌جانبه اقتدار و ثبات سیاسی نظام‌های حکومتی با موضوع کارآمدی آن‌هاست و از آنجا که نظام‌های سیاسی جهان همواره درصدد افزایش اقتدار و ثبات سیاسی خود هستند، برای کارآمدی و ابزارهای آن به عنوان یکی از اصلی‌ترین زیرساخت‌های اقتدار و ثبات سیاسی اهمیت ویژه‌ای قائلند. تردیدی نیست که مسأله کارآمدی و ابزارهای آن در نظام سیاسی مبتنی بر نظریه سیاسی اسلام در عصر غیبت یا همان نظریه ولایت فقیه نیز اهمیت بسیار دارد. این اهمیت فوق‌العاده از دو حقیقت زیر برگرفته شده است:

۱. نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت، خود را یگانه نظام سیاسی برگرفته از آموزه‌های و هدایت‌های اسلام ناب در این عصر معرفی می‌کند که درصدد است به صورت همزمان سعادت و سربلندی دنیوی و اخروی شهروندان تحت حاکمیت خود را بهترین شکل ممکن تأمین کند. بدون شک چنین نظامی هم باید از ابزارهای کارآمدی برخوردار باشد و هم ابزارها را به درستی به کار گیرد.

۲. نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت، خود را در جایگاه رقیب نظام‌های سیاسی رایج دنیا نشانده است، نظام‌هایی که همگی در تلاشند کارآمدی خود را به بهترین شکل ممکن به رقیب نشان دهند و اینگونه خود را در قالب فرهنگ فراگیر جهان جدید بر همه کشورها تحمیل کنند. قرار گرفتن در جایگاه چنین رقابتی، مستلزم برخورداری از ابزار عینی کارآمدی و به کارگیری هرچه بیشتر این ابزارهاست. افزون بر این، نسل جوان تحصیل کرده با تکیه بر آگاهی‌ها و شناخت‌های خود از دنیای جدید، پیش از هر چیز از کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه پرسش و با همین پرسش دغدغه اصلی خود را درباره این نظام ابراز می‌کند. از این رو، شاید بتوان سؤال از کارآمدی نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت را در ردیف اصلی‌ترین سوالات در این حوزه به شمار آورد. از سوی دیگر، تردیدسازی و شبهه‌افکنی برخی از نویسندگان، در کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر

نظریه ولایت فقیه نیز بیانگر همین اهمیت فوق‌العاده است. بررسی کارآمدی نظریه سیاسی اسلام در عصر غیبت، در گرو بررسی دقیق حضور عناصر اصلی کارآمدی در این نظریه است. در ادامه، به بررسی این عناصر و مولفه‌ها پرداخته می‌شود:

۱-۴. کارآمدی نظریه سیاسی اسلام از زاویه ابتدا بر اصول و باورها

در عصر غیبت، در ابتدای نظریه سیاسی اسلام بر اصول و باورهای بنیادی و ارزش‌های برگرفته از همین اصول، جای هیچگونه تردیدی نیست. در باور مسلمانان (بیشتر شهروندان تحت حاکمیت نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه) زیربنایی‌ترین اصل اعتقادی اسلام، اصل توحید است که سایر اصول اعتقادی نیز از آن سرچشمه می‌گیرند. همین اصل بنیادی، اساس و زیربنای نظریه سیاسی اسلام در همه عصرها و از جمله عصر غیبت است. بر پایه همین اصل بنیادی، حاکمیت فقط از آن خداوند است و اعمال آن توسط هر شخص انسانی در هر عصری آنگاه مشروع و مجاز می‌شود که متکی بر اجازه خداوند باشد.

در باور عموم مسلمانان، مشروعیت حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم (ص)، امامان معصوم (ع) یا انسان‌های واجد شرایط در هر عصری، فقط با اجازه خداوند پدید می‌آید و جز این راهی برای مشروعیت حکومت یافت نمی‌شود. از این رو، حکومت برآمده از نظریه سیاسی اسلام در هر عصری بر مدار حکم الله (دین خدا یعنی اسلام) برقرار می‌شود و در مسیر نیل به جامعه توحیدی گام برمی‌دارد.

امام خمینی (ره) در اهمیت بی‌بدیل اصل توحید در حوزه‌های گوناگون اعتقادی چنین می‌گوید: «مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوامل وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و بر همه چیز قادر و مالک همه چیز است. این اصل به ما می‌آموزد که انسان، فقط در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم شود و از هیچ انسانی نباید اطلاعات کند مگر اینکه اطلاعات او اطاعت خدا باشد. بر این اساس، هیچ انسانی هم حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم کند و از این اصل ما نیز

معتقدیم که قانون‌گذاری برای پیشرفت در اختیار خدای تعالی است.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۱).

این مسأله مهم در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که عینیت بخش نظریه سیاسی اسلام در عصر غیبت است به روشنی آمده است. تردیدی نیست حکومتی که اینگونه با اصلی‌ترین باورهای بنیادی شهروندان تحت حاکمیت خود گره خورده است و جزئی از همین باورها به شمار می‌آید، در بالاترین سطح کارآمدی قرار می‌گیرد و با ظهور و بروز چالش‌ها و حجمه‌های متنوع سیاسی به تزلزل کشیده نمی‌شود. نظریه سیاسی اسلام به این دلیل که مبتنی بر اصیل‌ترین بنیادهای اعتقادی شهروندان تحت حاکمیت خود است، از همه نظریه‌های سیاسی دنیا متمایز و کارآمدی آن نیز بی‌نظیر است. راز حجمه‌های گسترده، فریبنده و غرض‌آلود دشمنان نظام اسلام به باورهای اصیل اسلامی نیز در همین نکته اساسی نهفته است.

۲-۴. کارآمدی نظریه سیاسی اسلام از زاویه ساختاری و سازوکارهای حاکمیتی

از آنجا که نظریه ولایت فقیه، خود را به برخورداری و استفاده از همه دستاوردهای مشروع برگرفته از دانش و تجربه بشری متعهد می‌داند، همواره از بهترین و کارآمدترین ساختارهای حاکمیتی و سازوکارهای لازم مدیریتی برخوردار است. در گذشته نیز بر این نکته تأکید شده است که یکی از وجوه تمایز اصلی نظام سیاسی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه با نظام‌های به اصطلاح دینی متحجر، برخورداری این نظام از همه پیشرفت‌ها و دستاوردهای علم و تجربه و فناوری جدید در عین پایبندی به اسلام ناب و کتاب و سنت است.

به همین دلیل نظریه سیاسی اسلام در عصر غیبت، آنگاه که به مرحله تحقیق و عینیت می‌رسد، در مقام ساختار حکومتی از همه ساختارهای سیاسی رایج دنیای جدید از قبیل قانون اساسی، نظام سیاسی، مراجعه به آرای شهروندان، سلسله مراتب حاکمیتی و اصل تفکیک قوا برخوردار است، چنانکه در مقام سازوکارهای مدیریتی از همه سازوکارهای رایج از قبیل به کارگیری کارشناسان خبره، مشورت و استفاده از خرد جمعی، ابزارهای طراحی، قانونگذاری، نهادینه سازی اجتماعی و فرهنگ سازی و به کارگیری مدیران شایسته و متخصص استفاده می‌کند. کارآمدی برتر نظام سیاسی مبتنی بر نظریه سیاسی اسلام نسبت به سایر نظام‌های سیاسی رایج از آنجا سرچشمه می‌گیرد که چنین نظامی افزون بر برخورداری از همه ساختارها و سازوکارهای حاکمیتی و مدیریتی برگرفته از دانش و تجربه بشری، از منبع غنی و بی‌نظیر کتاب و سنت نیز برخوردار است. همین نقطه تمایز، کارآمدی نظام سیاسی اسلام را در هر

عصری مضاعف و این نظام را از این زاویه نیز در مقامی برتر می‌نشانند. همین امتیاز ارزنده این امکان را نیز در اختیار حکومت اسلامی می‌گذارد که به طور مداوم به نوسازی و به روزرسانی ساختار و سازوکارهای حاکمیتی و مدیریتی خود بپردازد.

۳-۴. کارآمدی نظریه سیاسی اسلام از زاویه اقدام و عمل

آنچه حکومت را در مقام اقدام و عمل کارآمد خواهد ساخت، در مرحله نخست وجود زیرساخت‌های اولیه کارآمد از قبیل قرار داشتن حکومت در جایگاه نظری صحیح و مورد قبول شهروندان، وجود ساختار منسجم حکومتی و تعبیه سازوکارهای لازم مدیریتی در ارکان و سازمان‌های حکومت و در مرحله بعد وجود صفاتی از قبیل لیاقت، کاردانی، تدبیر، شجاعت و زمان شناسی برای حاکمان و مدیران است. نظریه سیاسی اسلام از زاویه ابتدای نظری بر باورهای بنیادی و همچنین از زاویه ساختار و سازوکارهای لازم حاکمیتی در جایگاهی برتر از سایر نظام‌های سیاسی رایج دنیا قرار دارد و از این رو زیرساخت‌های اولیه در مقیاس بالاتری هستند اما از لحاظ ویژگی‌های حاکمان و کارگزاران حکومتی باید توجه داشت که همان زیرساخت‌های اولیه باعث شده‌اند که حاکمان و کارگزاران حکومتی نیز افزون بر همه آنچه در نظام‌های دیگر شرط لازم شمرده می‌شوند، شرایطی از قبیل ایمان، تقوا، تدین، پاکدستی و عدالت نیز داشته باشند. نگاهی به قانون اساسی، روشنی این حقیقت را نمایان می‌سازد. بر اساس این قانون، فقیهی که در عصر غیبت عهده‌دار رهبری نظام سیاسی می‌شود، باید صفاتی از قبیل فقاقت، عدالت، پرهیزکاری، آگاهی به زمان، شجاعت، مدیریت و تدبیر (اصول پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی) را در بالاترین سطح خود دارا باشد؛ چنین شخصی را خبرگان منتخب مردم که خود واجد شناخت کافی از فقیهان عصر هستند، انتخاب و به مردم معرفی می‌کنند (اصل یکصد و هفتم قانون اساسی). همچنین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای رئیس جمهور که مسؤولیت قوه مجریه را بر عهده دارد افزون بر شرایطی از قبیل ایرانی بودن، تابعیت ایران، مدیریت، تدبیر و حسن سابقه، شرایط دیگری را همچون امانت، تقوی، ایمان و اعتقاد به مبانی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی (اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی) در نظر گرفته است. قانون اساسی در مقدمه خود در باب ایجاد نهادهای سیاسی و حاکمان و مدیران کشور چنین آورده است: «در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکیل جامعه است؛ بر اساس تلقی مکتبی، صالحان عهده‌دار حکومت و اداره مملکت می‌شوند (نَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا

عِبَادِي الصَّالِحُونَ) (انبیا، آیه ۱۰۵) و قانون‌گذاری که مبین ضابطه‌های مدیریت اجتماعی است، بر مدار قرآن و سنت، جریان می‌یابد.»

ضرورت وجود همین شرایط ویژه در حاکمان و مدیران نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت، اقدام و عمل آنان را رنگ الهی می‌بخشد و تلاش‌های آن‌ها بر اساس تکلیف بر مبنای ایمان و عمل صالح را از چارچوب‌های خشک اداری رایج فراتر می‌برد. بی‌تردید اقدام و عمل حاکمان، کارگزاران و مدیران حکومتی بر اساس چنین باوری، به کارآمدی و توفیق حکومت در عرصه‌های خرد و کلان مدیریتی کمک شایانی خواهد کرد. واقعیت این است که شریعت اسلامی، آخرین شریعت الهی و به همین دلیل که آخرین شریعت و حیاتی برای بشر تا پایان عمر دنیاست، چنین مکانیزم‌هایی درون آن به‌درستی و با دقت تعبیه شده است و به این ترتیب ابدیت و جاودانگی خود را تضمین کرده است. اندیشمندان بزرگ اسلامی و از جمله علامه طباطبائی (قدس سره) و استاد شهید مرتضی مطهری در آثار ارزشمند خود به‌روشنی به تبیین و تشریح این مکانیزم‌ها پرداخته‌اند (کلانتری، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۸).

با توجه به موضوع مورد بررسی و همچنین رعایت اختصار، نگارنده از پرداختن به مطالب حاشیه‌ای اجتناب و توجه خواننده را به چهار مکانیزم عمده جلب می‌کند که کارآمدی نظریه سیاسی اسلام را در مواجهه با عصرها و نسل‌های جدید و دنیای مدرن و شرایط در حال تغییر جوامع بشری تضمین می‌کنند. این مکانیزم‌ها بدین قرارند:

۱-۳-۴. اجتهاد روشمند در منابع اصیل اسلامی

اجتهاد همان تلاش عالمانه با روش صحیح برای درک مقررات اسلام با استفاده از منابع کتاب، سنت، اجماع، و عقل است. اجتهاد را به حق نیروی محرکه اسلام خوانده‌اند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۱). اینکه نخستین شرط حاکم در نظریه سیاسی اسلام در عصر غیبت را «فقاہت» قرار داده‌اند، مبتنی بر جایگاه بی‌بدیلی است که اجتهاد و تفقه روشمند در روزآمدی قوانین و مقررات اجتماعی اسلام دارد. برخورداری از همین ویژگی است که حاکم اسلامی را قادر می‌سازد به درستی با پدیده‌های نوظهور اجتماعی مواجه شود و بر مبنای منابع اصیل دین، قوانین و مقررات جدید اجتماعی وضع کند. اصل اجتهاد حاوی پیام مهم و حیاتی برای همه عصرها و نسل‌هاست و آن اینکه شریعت اسلامی در هیچ حوزه‌ای و از جمله در حوزه اداره جامعه انسانی در عصر غیبت، هیچگاه با بن‌بست روبه‌رو نخواهد شد.

۲-۳-۴. تکیه بر علم و استفاده از دستاوردهای علمی جدید

علم و دانش و کنجکاوی همه جانبه در هستی و موجودات ریز و درشت آن از جمله اموری است که همواره و همه جا به آن توجه شده و در اسلام بر آن تأکید شده است. علم در اسلام از چنان ارزش و جایگاه بی‌بدیلی برخوردار است که معجزه جاودانه پیامبرش، «کتاب» است و نخستین آیات کتابش نیز از خواندن و آموزش و قلم (علق، آیات ۱-۵) که همگی نماد علم و دانش‌اند سخن گفته است. علم افزون بر اینکه فلسفه بسیاری از احکام و قوانین اسلام را در اختیار می‌گذارد، صدها موضوع جدید را پیش روی عالم دین قرار می‌دهد و به تبع آن، هزاران فرض فقهی را در ابواب موضوع جدید را پیش روی عالم دین قرار می‌دهد. از این رو علم به پویایی و روزآمدی فقه کمک شایانی می‌کند.

در حوزه اندیشه سیاسی اسلام، علم و دستاوردهای آن بازوی توانای فقیه زمان‌شناسی خواهند بود که مسؤولیت اداره جامعه اسلامی را بر عهده دارد. در این حوزه، علم با موشکافی‌های خاص خود به کشف موضوعات جدید اجتماعی (اعم از سیاسی، اقتصادی، مدیریتی، فرهنگی و...) می‌پردازد و به تبع آن، صدها مسأله جدید مطرح می‌کند. این‌ها همه برای فقیه حاکم جنبه کارشناسی دارند که سبب می‌شوند فقیه با استفاده از قدرت اجتهاد، به منابع اصیل دین مراجعه و احکام و دستورالعمل‌های جدیدی را برای موضوعات و مسائل جدید، استنباط و عرضه کند. از سوی دیگر، در صورتی که علم (اعم از علوم معرفتی و تجربی) پس از کشف موضوعات جدید و طرح مسأله، خود نیز با استفاده از روش علمی و استنتاج عقلی به حکم و دستورالعملی دست یابد (بایدها و نبایدهایی که علم عرضه می‌کند) و آن را اعلام کند. در این صورت نیز علم بازوی توانای فقیه خواهد بود، زیرا فقیه زمان‌شناسی، همین حکم و دستورالعمل را که بر فرض با روش علمی به دست آمده است، بر منابع اصیل دین (منابع نقلی) حاکم و نتیجه استنباط خود را اعلام می‌کند.

علم به طور قطع هم در حوزه کشف موضوعات و مسائل جدید اجتماعی و هم در صدور حکم و دستورالعمل‌های مرتبط، در خدمت فقیه زمان‌شناسی است که مسؤولیت اداره جامعه اسلامی را بر عهده دارد. روحیه علمی و کنجکاوی تا بی‌نهایت در ذات و نهاد انسان نهفته است و به تبع آن کاروان علم همواره در حال حرکت و پویایی است و دستاوردهای علمی هر روز بارورتر از

گذشته می‌شوند و اینها همه بخشی از منابع دین به شمار می‌آیند که در اختیار فقیه حاکم قرار دارند و بخشی از کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه را رقم می‌زنند.

۳-۳-۴. تکیه بر کارشناسی‌های گروه‌های مشورتی

اصل مشورت و استفاده از خرد جمعی افزون بر اینکه جزئی از سیره و روش عقلاست، یکی از آموزه‌ها و دستورات عمل‌های قرآنی و روایی است. اهمیت این اصل در مدیریت صحیح جامعه بشری تا آنجاست که خداوند بزرگ، پیامبر گرامی(ص) خود را نیز در امور اجتماعی بدان مأمور ساخته است: «وشاورهم فی الأمر» (آل عمران، آیه ۱۵۹).

نظریه سیاسی اسلام در همه عصرها و از جمله عصر غیبت، به دلیل ابتنا بر مبانی عقلی و نقلی معتبر، اصل مشورت و توجه مستمر به کارشناسی‌های تخصصی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی را یکی از پشتوانه‌های حاکم اسلامی قرار داده است. این اصل، فقیه زمان‌شناس و مسؤول اداره جامعه اسلامی را قادر می‌سازد همواره از کارشناسی‌های گروه متخصص اجتماعی برخوردار شود. چنین پشتوانه بزرگی که در همه عصرها و نسل‌ها وجود دارد کارآمدی نظام اسلامی را روز افزون و ضریب خطا را به پایین‌ترین درجه کاهش می‌دهد. بخشی از ساختارهای موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از قبیل مجلس شورای اسلامی با ده‌ها کمیسیون تخصصی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی، شورای نگهبان قانون اساسی و همچنین برخی از گروه‌های تخصصی دیگر از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای نمایندگان مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و... در راستای تحقیق این مسأله مهم پدیده آمده‌اند

۴-۳-۴. اختیارات تفویض شده به حاکم اسلام (حکم حکومتی)

در صورتی که در چارچوب قوانین و احکام اولیه و ثانیه شریعت اسلامی راهی برای حل و فصل برخی از معضلات و گره‌های اجتماعی یافت نشود، در این صورت نیز نظام اسلامی برآمده از نظریه سیاسی اسلام با بن‌بست سیاسی و ناکارآمدی اجتماعی روبه‌رو نخواهد شد. ولایت مطلقه تفویض شده به حاکم اسلامی (پیامبر اسلام (ص)، امام معصوم (ع)، فقیهان جامع شرایط در عصر غیبت) این اختیار را به وی می‌دهد تا در چنین موارد خاصی، به وضع حکم و انشا و انفاذ(به اجرا گذاردن) آن بپردازد و گره از معضلات اجتماعی بگشاید. این اختیار گسترده تفویض شده به حاکم اسلامی است که در صورت نیاز دست وی را برای صدور حکم حکومتی و انفاذ و اجرای آن در اداره جامعه اسلامی باز می‌گذارد. این اختیار نیز در جای خود به افزایش کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه در عصر غیبت کمک شایانی خواهد کرد.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که سازوکارها و مکانیزم‌های تعبیه شده در متن شریعت اسلامی چنان دقیق و جامع‌اند که با وجود آنها هیچگاه اسلام به عنوان شریعت جاودانه الهی کهنه نخواهد شد. به همین سبب، نظریه سیاسی اسلام در عصر غیبت یا همان نظریه ولایت فقیه که خود بخشی از همان شریعت جاودانه به شمار می‌آید، با برخورداری از مکانیزم‌های روزآمد درونی، همواره پویا و کارآمد و پاسخگوی نیازهای اجتماعی و نسل‌های بعد خواهد بود و بسیار بعید هم به نظر می‌رسد نوع نظام سیاسی یا تغییر آن نیز بتواند تأثیری در این گزاره داشته باشد.

۵. تغییر حاکمیت سیاسی در ایران از ریاستی به پارلمانی (ارائه مدل مطلوب حاکمیت سیاسی در ایران)

به نظر می‌رسد استقرار نظام سیاسی پارلمانی در ایران را بتوان مستظهر به چند دلیل دانست که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود.

۱-۵. تجویز رهبری

شاید مهم‌ترین دلیلی که برای پذیرش استقرار مدل پارلمانی در نظام سیاسی ایران بتوان ارائه داد، تجویزی است که از سوی رهبری به عنوان عالی‌ترین مقام سیاسی در کشور به استناد قانون اساسی صادر شده است. گفته شد که ایشان در مهرماه ۱۳۹۰ و در سفری که به کرمانشاه داشتند، در جمع دانشگاهیان به این نکته اشاره کردند که اگر روزی احساس شود که نظام پارلمانی برای انتخاب مسؤولان قوه مجریه بهتر است، هیچ اشکالی در تغییر سازوکار فعلی وجود ندارد. اصل پنجاه و هفتم اشعار می‌دارد: قوای سه‌گانه «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند...» لذا قوه برتری پیش‌بینی شده که اولاً: بر قوای سه‌گانه اشراف دارد، ثانیاً: خود، مستقیماً بخش مهمی از اختیارات اجرایی را به عهده دارد که در اصل ۱۱۰ شمرده شده است، ثالثاً: بر اساس اصل ۵۷ دارای ولایت مطلقه است. اشکالی که در اینجا جای طرح دارد این است که اصل تفکیک قوا تدبیری اساسی برای جلوگیری از تمرکز قدرت سیاسی در دست یک فرد یا یک گروه است اما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با پذیرش یک قوه برتر، قدرت را متمرکز نموده و قاعده تفکیک قوا را نقض کرده است. اما به نظر می‌رسد اولاً: این قوه برتر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند همان «قوه تعدیل‌کننده» حقوقدانانی چون بن‌زامن

کنستان باشد که بارویکردی جدید به تفکیک قوا و کاستی های موجود در آن، مطرح شده است. این قوه به خلاف قوای پیش گفته که در برابر یکدیگر صف آرایی کرده، جلوی یکدیگر را سد می کنند و همدیگر را متوقف می سازند، بی طرف و فوق سایر قواست و رییس مملکت مظهر آن به شمار می رود و این قوه گاهی حکم آشتی دهنده دارد و گاهی رسالت حل و فصل کننده را دارد (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۳: ۳۴۴).

اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی که قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران را «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت» می داند و بند هفتم و هشتم اصل یکصد و نهم که به صراحت «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه» و «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» را از وظایف و اختیارات رهبر شمرده اند، مؤید این برداشت است. ثانیاً: زیر نظر ولایت امر بودن قوا به این معنا نیست که رهبری خود بتواند مستقیماً قانون وضع کند، به اجرا در آورد و میان متخاصمین قضاوت نماید؛ بلکه در شرایط عادی هر یک از قوا در حیطه وظایف و اختیارات خود بنا به تصریح همین اصل «طبق اصول آینده این قانون» عمل می کنند، مستقلند و قدرت بازدارندگی آن ها نیز محفوظ است. ثالثاً: مطلقه بودن ولایت به معنای بی ضابطه بودن آن نیست بلکه تنها در مواردی که معضل برای نظام پیش آید و تشکیلات، کشش حل آن را نداشته باشد رهبری با توجه به ولایت مطلقه، براساس بند هشتم اصل ۱۱۰ دخالت کرده، از طریق مجمع تشخیص مصلحت، امور را با توجه به مصالح جامعه اسلامی، سامان می بخشد.

مراجعه به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی نشان می دهد این معنا کاملاً مورد توجه قانون گذار بوده است: آن چیزی که گره های کور این نظام را باز کرده، همین ولایت مطلقه امر بوده، آن جاهایی که کشش تشکیلات و سیستم آن قدر نبوده که بتواند کار را انجام بدهد، ما از ولایت مطلقه امر استفاده کرده ایم (مقام معظم رهبری، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ایران، ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۶۳۷). اساساً در اینکه قید مطلقه چگونه وارد قانون اساسی شود تا ناقض اصول قانون اساسی نباشد در شورای بازنگری مورد بحث قرار گرفته است و به خاطر اینکه این شائبه پیش نیاید، با افزودن این قید در اصول ۱۰۷ یا ۱۱۰ مخالفت شده است. مقام معظم رهبری نیز برای رفع این شبهه توضیح دادند: اما اینکه آیا گذاشتن این کلمه «مطلقه» به معنای نقض قانون اساسی است؟ نه، این ولایت امری که مشروعیت نظام با اوست، با یک دستگاهی، با یک سیستمی مملکت را اداره می کند؛ آن سیستم قانون اساسی است. بله، آن جایی که این سیستم با

ضرورت‌ها برخورد می‌کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالاسر وارد می‌شود، گره را باز می‌کند و بالاخره یکی از اعضا پیشنهاد کرده است: «اگر این اضافه (مطلقه) را در اصل ۵۷ انجام دهیم، هم سازماندهی کشور را قبول کردیم هم ولایت مطلقه را.» (مقام معظم رهبری، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ایران، ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۶۷۷) و با توجه به این معنا، به تصویب اعضا رسیده و این تلقی نیز، با تفکیک قوا و توزیع قدرت منافات ندارد.

رابعاً: وضعیت سختی که برای رهبری در نظام اسلامی تعیین شده است (اصل ۱۰۹) تمهید این امر است که قدرت رهبری با صفات درونی مهار گردد. خامسا: با راهکارهایی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده و امکان نظارت نمایندگان مردم (مجلس خبرگان) بر رهبری وجود دارد، ضمن اینکه راهکارهایی مانند مشورت، امر به معروف و نهی از منکر، آزادی مطبوعات و احزاب که در قانون در نظر گرفته شده و افکار عمومی زنده و پویا، در تعدیل قدرت بسیار مؤثر است. بنابراین، اگر چه تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با معنای رایج آن در دنیا متفاوت است اما از یک سو با نظریه جدیدی در باب تفکیک قوا، که وجود قوه تعدیل‌کننده‌ای را در رأس قوای سه‌گانه لازم می‌داند، هماهنگ است و از سوی دیگر تمهیدات مناسب برای تعدیل قدرت در قوه برتر نیز اندیشیده شده است.

بر این اساس، ترکیب نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران به شکل ترکیب جمهوریت با اسلامیت را می‌توان در سطح جهان بی سابقه دانست (Andreson, 2006: 154). این امر خود حاکی از چالش‌های ذاتی یک نظام سیاسی بدون سابقه و تجربه قبلی در جهان است. به طور کلی نهادهای سیاسی آمیخته و ممزوج با عناصر دینی را می‌توان میراث دار مشکلات عدیده‌ای در حوزه گرداندگی عادلانه حکومت ضمن رعایت دموکراسی و حاکمیت مردم دانست (Minerson, 1991: 421). نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و نحوه چیدمان قوا و نهادهای سیاسی در آن موجب نوعی اختلاط و بی‌انطباقی در شکل حکمرانی شده است. اما به طور کلی نظام سیاسی آن را می‌توان از ابعاد مختلف ساختاری مطالعه کرد.

طبق اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، هیأت کلی نظام جمهوری اسلامی در قالب حکومتی بسیط و تک‌ساخت، از سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تشکیل می‌شود که زیر نظر ولی‌فقیه یا رهبر انجام وظیفه می‌کنند. این قوا مستقل از یکدیگرند و رهبر نیز دارای جایگاه حقوق ولایت مطلقه امر و امامت امت است. در واقع نقش هماهنگ‌کننده قوای سه‌گانه را که در سیستم‌های

حکومتی دیگر عمدتاً رئیس‌جمهوری یا پادشاه بر عهده دارد، در جمهوری اسلامی ایران رهبری، به‌عنوان شخص اول مملکت، انجام می‌دهد و رئیس‌جمهور در ایران تنها رئیس قوه مجریه همراه با اختیارات وسیع‌تر است. در این نظام و بر اساس تئوری ولایت فقیه، رهبر دارای اختیارات فراوان یا به عبارتی مطلقه است و علاوه بر جایگاه حقوقی برجسته در نظام، واجد نقش پیشوایی دینی و مذهبی نیز هست؛ بنابراین در نظام جمهوری اسلامی رهبر از قدرت مضاعف حقوقی و دینی برخوردار است (حسنی، ۱۳۶۹: ۳).

امر قانون‌گذاری نیز در مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد. این مجلس مجموعه‌ای از نمایندگان مردم است که از طریق انتخابات برگزیده می‌شوند. در فرایند قانون‌گذاری کشور، نهادی فوق مجلس، به نام شورای نگهبان وجود دارد که در صورت ناسازگاری مصوبات مجلس با احکام اسلام و قانون اساسی این تعارض را اعلام می‌کند (اصل نود و یکم قانون اساسی). مجلس علاوه بر قانون‌گذاری از حقوق اختیاراتی چون تحقیق و تفحص در تمام امور مملکت (اصل هفتاد و هشتم)، رسیدگی به شکایات مردم از سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه، رأی اعتماد به وزیران کابینه و استیضاح آنان و نیز تشخیص عدم کفایت رئیس‌جمهور برخوردار است. وظایف و اختیارات قوه مجریه به جز اموری که در حوزه اختیارات رهبر است متعلق به رئیس‌جمهوری و وزیران اوست. رئیس‌جمهور پس از رهبر، شخص دوم مملکت است و مسؤولیت اجرایی قانون اساسی را بر عهده دارد (اصل یکصد و سیزدهم). قوه قضائیه در اختیار دستگاه قضائی و شبکه دادگاه‌های دادگستری است و رئیس آن تحت نظر رهبر قرار دارد (حسنی، ۱۳۶۹: ۳).

علاوه بر این‌ها، نهاد جدیدی در ساختار کلی نظام تعبیه شده است که مجمع تشخیص مصلحت نظام نامیده می‌شود. وظیفه اصلی این مجمع، رسیدگی به اختلافات مجلس و شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری و نیز ایفای نقش مشاوره‌ای برای رهبر است (اصل صد و دوازدهم). از آن جایی که نظام جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ساختاری در بعد عمودی و جغرافیایی، تک ساخت است؛ بنابراین فاقد سطوح سیاسی در رده‌های پایین‌تر است. رده‌های سازمانی-اداری نظام حکومتی در سطوح استان، شهرستان و بخش در چارچوب وظایف و اختیارات تعریف شده و یا تفویض شده از مرکز و کانون نظام سیاسی، ماهیت کارگزاری دارند و در امور اجرایی به‌طور کامل بر اساس آرای خود و برخی از اصول دینی عمل می‌کنند (شعبانی، ۱۳۷۹: ۶۴).

در مجموع از تحلیل الگوی کانون قدرت در نظام حکومتی ایران چنین بر می‌آید که: اولاً قدرت در سطح کلان ملی و حکومتی تقسیم شده است و هر کدام از قوا بخشی از قدرت را در

دست دارند و ثقل قدرت نیز در نهاد رهبری متمرکز شده است؛ ثانیاً این الگوی پخش قدرت در واقع واکنش طبیعی طراحان قانون اساسی در فضای ضد استبدادی حاکم بر کشور پس از انقلاب است. ثالثاً الگوی توزیع قدرت، به ویژه با حضور نهادهایی نظیر شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام موجب ناهماهنگی‌هایی در سطح کلان نظام و مدیریت و گردش امور در سطح ملی شده و مشکلاتی را برای کلیت نظام حکومتی، مردم و کشور پدید آورده است؛ این امر لزوم بازنگری الگوی پخش قدرت در سطح کلان و کانونی نظام سیاسی و تنظیم روابط نظام‌مند بین عناصر کانونی را مطرح می‌سازد.

بسیار بعید است که چنین تجویزی آن هم از سوی عالی‌ترین مقام و منصب سیاسی کشور بر اساس قانون اساسی، بدون پیش‌توانه نظری و مطالعاتی و نیز عملی باشد. به دنبال این اظهارنظر از سوی مقام رهبری، برخی دیگر از سران قوا و مسؤولان کشور در نهادهای مختلف عالی، به امکان این تغییر مدل نظام سیاسی ایران اشاره کردند؛ از جمله عباسعلی کدخدایی، سخنگوی وقت شورای نگهبان، در اظهاری نظری در این باره گفته بود که حذف نهاد رئیس جمهوری انتخابی با ماهیت نظام جمهوری اسلامی مغایرتی ندارد و خللی به جمهوریت نظام وارد نمی‌کند. مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز موضع رهبر معظم انقلاب اسلامی در این باره را در راستای بن‌بست ناپذیر بودن قانون اساسی جمهوری اسلامی عنوان کردند. هاشمی یادآور شد که در همان زمان هم بسیاری از خبرگان ملت، پارلمانی شدن نظام را مخالف با بعد جمهوریت می‌دانستند، چرا که از الزامات پذیرش نظام پارلمانی، تغییر بعد جمهوریت نظام است که این امر در هیچ دوره‌ای مورد موافقت قرار نگرفته است. دلیل دیگر بر امکان تغییر نظام سیاسی به پارلمانی در ایران، اقتضات جدید نظام سیاسی ایران است. در مبحث بعد، این موضوع بررسی می‌شود.

۱-۱-۵. اقتضات جدید نظام سیاسی ایران

برخی از موافقان استقرار نظام پارلمانی در کشور متعقدند که متأسفانه روسای جمهور، خود را شخص دوم کشور می‌دانند و گاه بعضاً به همین سبب، برای خود قائل به نوعی مصونیت هستند و پاسخگویی آن‌ها در برابر قوه مقننه و قضاییه به حداقل می‌رسد. حال آنکه منصب ریاست جمهوری اصولاً نباید منجر به وضعیت مصونیت برای متصدی این سمت شود. به نظر می‌رسد افزایش میزان اصطکاک بین دو قوه مجریه و مقننه در کشور، تغییر نظام سیاسی از

ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی را توجیه می کند. بر این اساس، در صورتیکه مقامات قوه مجریه حتی الامکان از سوی پارلمان (در کشور ما مجلس شورای اسلامی) انتخاب و به این منصب گمارده شوند، مشکلات کمتر خواهد شد زیرا چنین انتخابی به مصونیت مقامات اجرایی کشور در مقابل پارلمان نخواهد انجامید و لذا امکان پیگیری و ردیابی اشکالات و اقدامات اشتباه مقامات اجرایی برای نمایندگان مردم، بیش از پیش ممکن خواهد شد. آنچه می تواند دلیل مهمی در راستای پذیرش امکان استقرار نظام پارلمانی در جمهوری اسلامی ایران قلمداد گردد، فقدان منع قانونی در کشور به ویژه بر اساس اصول قانون اساسی است.

۲-۱-۵. فقدان منع قانونی

برخی گفته اند که تغییر نظام سیاسی در ایران از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی، یک اقدام بر خلاف اصل تغییرناپذیر بودن ماهیت نظام سیاسی کشور است. آن ها با استناد به اصل ۱۷۷ قانون اساسی گفته اند که تغییر نظام سیاسی از ریاستی و نیمه ریاستی به پارلمانی، تغییر ماهیت نظام است و بنابر تصریح اصل پیش گفته، ممنوع و ناشدنی است. اما به نظر می رسد چنین عقیده ای چندان درست نباشد. بسیار بعید است که بتوان تغییر نظام سیاسی کشور از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی را نوعی تغییر ماهیت نظام سیاسی محسوب کرد. به نظر می رسد این تغییر، بیش از آنکه تغییر ماهیت نظام سیاسی باشد، تغییر شکل آن است. بنابراین می توان تصور کرد که نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران همچنان به اصل اسلامیت و جمهوریت وفادار بماند، در عین حال، منصب ولایت فقیه به عنوان اصل و اساس نظام سیاسی اسلامی کشور پابرجا بماند اما شکل نظام سیاسی از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی تغییر یابد. این، نوعی تغییر در شاکله است نه در محتوا.

۲-۵. تطابق اصول نظام پارلمانی با نظام سیاسی ایران

از آنجا که قانون اساسی ایران به دنبال پی ریزی نظامی مکتبی است، اصول متعددی از آن بیانگر حاکمیت دینی، و ایجاد نهادها و بنیادهای اقتصادی و سیاسی است که بایستی بر مدار قرآن و سیره نبوی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اداره شوند. از این رو دیده می شود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول متعددی مانند ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۷۲، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰ و ۱۷۵ بیانگر حاکمیت دین و مبانی اسلامی بوده و بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت اودر برابر خداوند تنظیم

شده‌اند. بر این اساس، مشروعیت در این نظام؛ یعنی حق اصدار فرمان و حکم راندن بر پایه اطاعت از اوامر و نواهی خداوند استوار بوده و مشروعیت حکومت دینی دائر مدار رأی افراد نیست، بلکه افراد در مقبولیت و فعلیت بخشیدن به آن مؤثر می‌باشند.

در جمهوری اسلامی که حکومتی الهی - مردمی است، هیچ کس حق ندارد خود را رهبر مردم اعلام کند، مگر آن که به طور مستقیم توسط مردم و یا غیرمستقیم توسط نمایندگان آگاه و خبرگان مردم، برای سمت زمامداری انتخاب شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نخستین تجربه جهان معاصر است که یک مرجع دینی را بر اساس شرایط و اوصاف معینی، به عنوان ولیّ امر فقیه و عالی‌ترین مقام حکومتی، در رأس قدرت و حاکمیت کشور قرار می‌دهد. در این نظام، افزون بر پذیرش اصل تفکیک قوا و قبولی استقلال قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی) از قوه مجریه و قوه قضاییه، نهاد برتری به نام ولایت فقیه را در رأس امور و حاکمیت قرار گرفته است و لذا اصول ۱، ۲، ۵، ۵۷، ۶۰، ۹۱، ۱۱۳، ۱۴۲ و ۱۶۲ قانون اساسی، مربوط به نهاد رهبری می‌باشد.

باید توجه داشت که هر نوع قدرتی که در بطون هر حکومتی وجود دارد در دست یک شخص یا در دست یک هیأت جمع نیاید و خلاصه مراقبت شود تا این قوای سه‌گانه از یکدیگر مشخص و متمایز باشند، یکدیگر را متعادل کنند و نیز متقابلاً همدیگر را کنترل نمایند (دلاکامپانی، ۱۳۸۰: ۱۳۵). با این حساب نفس تمرکز قدرت در حکومت امری ناپسند تلقی می‌گردد چرا که می‌تواند موجب استبداد و زائل شدن حقوق شهروندی گردد. بنابراین چاره‌ای جز تقسیم قوا نیست به طوری که این قوا بتوانند همدیگر را کنترل نمایند. اینک سؤالی که مطرح می‌گردد این است که چرا باید قوای حکومتی را بر سه تقسیم کرد؟ اگر تقسیم قوا امری پسندیده است چرا ما باید سه قوه داشته باشیم؟ به‌عنوان مثال، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۵۸ آمده است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیرا نظر ولایت مطلقه امر و امامت امر بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردد. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

در این اصل اگر چه به صراحت قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران سه قوه خوانده می‌شود، اما آیا واقعا ما تنها سه قوه داریم؟ حداقل مقام رهبری و ولایت مطلقه امر، مطابق با اصل ۵۷ بر سه قوه نظارت داشته و امور کشوری زیر نظر و هدایت ایشان جاری می‌گردد، در این صورت آیا نهاد رهبری قوه چهارم

نیست؟ به خصوص با توجه به اینکه در اصل ۶۰ آمده است: اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده از طریق رئیس جمهور و وزراء است.

بنابراین به صراحت قانون اساسی، نهاد رهبری بخشی از قوه اجرایی را به عهده دارند، اما مسلماً نمی‌توان نهاد رهبری را بخشی از قوه مجریه در نظر گرفت. با این حساب به نظر می‌رسد یکی از پیچیدگی‌ها و ابهامات مفهوم استقلال قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی به عدد قوا مربوط می‌شود که اگر چه معمولاً سه قوه گفته می‌شود اما ظاهراً نمی‌توان آن را به سه قوه محدود و منحصر نمود. بلافاصله پس از اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۵۸ آمده است: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحمی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می‌گردد.» اینک با توجه به اینکه اصل ۵۷ می‌گوید قوای حاکم سه قوه است و اصل ۵۸ می‌گوید قوه مقننه یعنی مجلس شورای اسلامی، این ابهام مطرح به وجود می‌آید که نقش شورای نگهبان چگونه است؟ آیا شورای نگهبان بخشی از قوه مقننه است؟ ظاهراً می‌توان گفت، بلی شورای نگهبان بخشی از قوه مقننه است. در این صورت آیا مجموعه قوه مقننه (شامل مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان) باید توسط دو قوه دیگر (مجریه و قضایی) کنترل و متعادل شود تا توازن قوا مطابق اصل تفکیک قوا برقرار بماند؟

با ملاحظه اینکه مجلس شورای اسلامی تنها نهادی است که قابل انحلال نیست و نیز در برابر قوه قضاییه و قوه مجریه مسؤول نیست و از طرف هیچ‌کدام کنترل نمی‌شود آیا این امر موجب برتری و تسلط قوه مقننه بر سایر قوا نمی‌گردد؟ البته درست است که مجلس شورای اسلامی توسط نهاد شورای نگهبان و در مرتبه بالاتر توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام، کنترل می‌شود اما در مورد اول، مجلس شورای اسلامی توسط بخشی از قوه مقننه (شورای نگهبان) کنترل می‌شود و در مورد دوم، مجلس توسط نهادی زیر نظر مقام رهبری نظام (مجمع تشخیص مصلحت) کنترل می‌شود. در این صورت چگونه می‌توان گفت تفکیک قوا یعنی تجزیه قدرت و کنترل متقابل قوا بر یکدیگر؟

البته این ابهامات در ذات مفهوم استقلال یا تفکیک قوا قرار دارد و ربطی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ندارد. مثلاً مطابق با قانون اساسی فرانسه، اگر نخست‌وزیر و ریاست جمهوری از یک حزب باشند، عملاً مفهوم تفکیک قوای بین مقننه و مجریه از بین می‌رود و هیچ کنترل و توازنی میان «پارلمان» که نخست‌وزیر در آنجا انتخاب شده است و «مجریه» وجود نخواهد داشت معمولاً این مردم فرانسه هستند که تفکیک قوا را خود در عمل پیاده می‌کنند؛

یعنی در زمانی که فرانسوا میتران سوسیالیست ریاست جمهوری را به عهده داشت مردم در انتخابات پارلمان به حزب گلیست به رهبری ژاک شیراک رأی دادند و حالا که شیراک ریاست جمهوری را عهده‌دار است مردم به حزب سوسیالیست‌ها رأی داده‌اند و بدین ترتیب ژوسپین سوسیالیست عهده‌دار نخست‌وزیری است. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که در مفهوم استقلال قوا نمی‌توان به قانون محدود شد، بلکه داشتن نوعی وفاق و تشخیص از طرف عموم مردم ضرورت دارد. در این صورت آیا می‌توان به نظریه ژان ژاک روسو رسید که: حاکمیت قابل تجزیه یا تفکیک نیست. با تفکیک قوا گفت و گو از اراده عمومی امری واهی است (افتخار جهرمی، ۱۳۷۹: ۱). بدین ترتیب ما اگر تفکیک قوا را برای اراده عمومی و حفظ حقوق آنان می‌دانیم، اجازه دهیم خود اینان تفکیک قوا را در عمل، آن طور که مایلند به اجرا گذارند، درست همان‌گونه که در فرانسه عمل می‌نمایند و با این حساب نیازی به تقسیم قوا و بیان نحوه کنترل و تعادل قوا و ذکر شرایط، در قانون اساسی نیست. در این حالت با اصل ۱۶ اعلامیه حقوق بشر دچار معضل خواهیم شد که می‌گوید: هر جامعه‌ای که در آن نه حقوق تضمین و نه تفکیک قوا برقرار شده باشد، دارای قانون اساسی نیست (افتخار جهرمی، ۱۳۷۹: ۲). بدین ترتیب رفع ابهام از مقوله تفکیک قوا با سپردن همه آن به اراده عمومی و بدون قانون اساسی انجام نخواهد شد.

چنانچه تفکیک، اساساً بدون تعریف وظایف امکان‌پذیر نمی‌باشد و قانون اساسی ضرورتاً در برگیرنده ضوابط و معیارهای کلی مورد نظر در تقسیم و تعریف وظایف ارکان و نهادهای حکومتی است. از وظایف لازمه سیاسی، تجزیه قوای مملکت است که هر یک از شعب وظایف نوعیه را در تحت ضابطه و قانون صحیح علمی منضبط نموده، اقامه آن را با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرر به عهده کفایت و درایت مجریان در آن شعبه بسپارند. با توجه به توضیحات گفته شده در خصوص نظام سیاسی ایران، برای تطبیق نظام سیاسی ایران با پارلمانی، ویژگی‌های ریاستی و پارلمانی بودن نظام سیاسی ایران در اینجا مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱-۲-۵. وجود عناصر شبه ریاستی در نظام سیاسی ایران

با مطالعه قانون اساسی، به موارد زیادی از اقتدارات قوه مجریه در مقابل قوه مقننه برخورد می‌کنیم که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- قوه مجریه بخشی از مقررات کشور را با عنوان تصویب‌نامه و آیین‌نامه، تدوین و تنظیم و تصویب می‌نماید و این اختیار با اجازه مجلس تا تصویب اساسنامه‌ها نیز وجود دارد؛

- رئیس‌جمهور مصوبات مجلس را پس از تأیید شورای نگهبان، امضا و برای اجرا ابلاغ می‌کند؛
- رئیس‌جمهور و معاونان او و وزیران به اجتماع یا به انفراد، حق شرکت در جلسات علنی مجلس را دارند و می‌توانند مشاوران خود را همراه داشته باشند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان در مجلس استماع می‌شود و می‌توانند تقاضای تشکیل جلسه غیرعلنی مجلس را بنمایند؛
- هنگام جنگ و یا اشغال نظامی، رئیس‌جمهور می‌تواند پیشنهاد توقف انتخابات را در سراسر کشور یا بعضی نقاط اشغال شده برای مدت معینی بدهد.

این موارد و سایر موارد آشکار و پنهان دیگر در زمینه نفوذ قوه مجریه در قوه مقننه ما را بدین نکته رهنمون می‌سازد که عناصری از نظام ریاستی در جمهوری اسلامی ایران وجود دارند، گرچه غلبه این موارد بر موارد دخالت قوه مقننه در قوه مجریه آن‌چنان نیست که بتوانیم این نظام را در زمره رژیم‌های ریاستی طبقه‌بندی کنیم؛ چرا که در نظام‌های ریاستی شخص رئیس‌جمهور و وزرا در مقابل قوه مقننه یا مجلس مسؤولیت ندارند، ولی بر طبق اصول ۸۸ و ۸۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور و وزیران در برابر قوه مقننه یا مجلس مسؤول هستند.

۲-۵. وجود عناصر شبه پارلمانی در نظام سیاسی ایران

قوه مقننه در نظام سیاسی جمهوری اسلامی، از حق نظارت گسترده‌ای بر قوه مجریه برخوردار است که موارد مهم آن عبارتند از:

- رئیس‌جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسؤول است. «(اصل ۱۲۲). مسؤولیت رئیس‌جمهور در برابر مجلس، تنها در ارتباط با اقدامات خودش نیست، بلکه طبق بخش آخر اصل ۱۳۴ قانون اساسی، رئیس‌جمهور در مقابل اقدامات هیأت وزیران نیز مسؤول است؛

- رئیس‌جمهور برای عزل وزرا، نیازی به مجلس ندارد و خود می‌تواند مستقیماً اقدام کند، ولی برای وزیر یا وزرای جدید، باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد. همه وزیران وقتی می‌توانند به کار اجرایی بپردازند که از مجلس رأی اعتماد گرفته باشند. در ضمن، هریک از وزیران مسؤول وظایف خاص خویش در برابر مجلس است و در اموری که به تصویب هیأت وزیران می‌رسد، مسؤول اعمال دیگران نیز هست؛

- نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌توانند در مواردی که لازم می‌دانند، هیأت وزیران یا هر یک از وزرا را استیضاح کنند و سپس آن‌ها را عزل نمایند. مانند همین اختیار در مورد

استیضاح رئیس‌جمهور نیز وجود دارد و نمایندگان مجلس با دادن رأی به عدم کفایت رئیس‌جمهور می‌تواند زمینه عزل وی توسط مقام رهبری را فراهم آورند (اصل ۸۹ و ۱۱۰). البته آنچه در اصول ۸۸ و ۸۹ قانون اساسی بدان اشاره شده است نباید سبب شود که نظام جمهوری اسلامی را پارلمانی تصور کنیم؛ زیرا در رژیم مجلس‌مدار، قوای مقننه و مجریه، هر دو از اختیار انحلال یکدیگر برخوردارند، در حالی که در نظام جمهوری اسلامی، اولاً قوه مجریه حق انحلال قوه مقننه را ندارد. ثانیاً، قوه مقننه نیز تنها می‌تواند زمینه‌ساز عزل رئیس‌جمهور توسط مقام رهبری گردد. بنابراین، دو تفاوت عمده مذکور در زمینه روابط میان دو قوه مقننه و مجریه سبب فاصله گرفتن نظام سیاسی جمهوری اسلامی از رژیم مجلس‌مدار می‌شود.

با توجه به اصول و مبانی که گفته شد، نظام پارلمانی در ایران در صورتی که به شکل صحیحی عملیاتی شود، هم می‌تواند بهترین باشد و هم بدترین. به ویژه آن که با تنوع قومی و زبان و گستردگی کشور نظام پارلمانی در شرایط مناسب، بهترین گزینه است و البته در این صورت نظام انتخابات نمایندگان مجلس باید از حالت انتخاب اکثریتی خارج و سهمیه‌ای حزبی شود؛ و پیش از پیش از ورود افراد نالایق به سیستم قوه مقننه که رکن اساسی نظام خواهد شد جلوگیری شود. ولی در سوی مقابل با وجود غیاب نهادهای مدنی قوی از جمله احزاب و مطبوعات کاملاً آزاد، نظام پارلمانی بدترین گزینه نیز خواهد بود، و نه تنها سطح مشارکت سیاسی را بیشتر نمی‌کند، بلکه آن را کاهش داده و در حد بند و بست‌های فردی و بانندی تنزل می‌دهد.

در مقابل نظام ریاستی در شرایط کنونی مضراتش بسیار کم تر است، هرچند در وضع ایده‌آل منافع آن نیز کمتر نظام پارلمانی خواهد بود. با این حال همیشه این امکان فراهم است که در رقابت انتخاباتی ریاست‌جمهوری تغییر و تحولی که مطلوب مردم است، تا حدی محقق شود، در حالی که چنین تغییری را در نظام پارلمانی غیرحزبی مثل جامعه ایران نمی‌توان انتظار داشت. متأسفانه در بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸، بیش از آن که به دلایل و الزامات تغییر نظام پارلمانی به ریاستی توجه شود، نظام جدید چون لباسی بر قامت سیاسیون اندازه‌گیری و دوخته شد.

به طور کلی، در یک نظام پارلمانی، قانونگذاری اقتدار هدایت سازمان‌ها و نهادهای اجرایی را به وزرا اعطا می‌کند. هر بار که پارلمان تصمیم بگیرد کابینه یا هیأت وزیران را برکنار کند، کافی است به آن‌ها رأی «عدم اعتماد» دهد. در این حالت یا هیأت وزیران استعفا می‌دهد و کابینه دیگری که اکثریت پارلمان آن را قبول دارد جایگزین آن می‌شود، یا باید برای تشکیل

یک پارلمان جدید انتخابات عمومی برگزار شود که ممکن است هیأت وزیران پیشین را ابقا یا هیأت وزیران جدیدی را جانشین آن کند. در واقع عدم توافق و بی‌فعالیتی ناشی از تعادل بین قوه قانونگذاری و قوه مجریه که در نظام‌های ریاستی تا اندازه زیادی رایج است، در نظام‌های پارلمانی تحمل نمی‌شود و باید با تغییر اعضا و رفتار یک یا هر دو شاخه حکومت حل شود، به‌گونه‌ای که توافق بین آن‌ها حاصل آید (Lighfart, 2016: 65).

در دموکراسی پارلمانی، قوه مجریه را اعضای از هیأت قانونگذاری تشکیل می‌دهند که از سوی اکثریت قانونگذاری برگزیده و انتخاب می‌شوند. فراکسیون اکثریت، نخست وزیر را از میان خود انتخاب می‌کند و او، دیگر اعضای برجسته فراکسیون اکثریت را در مقام اعضای کابینه خود برمی‌گزیند. در واقع اکثریت، مسؤول تشکیل و هدایت «دولت» است. اگر هر یک از بخش‌های کلیدی برنامه کلان دولت از سوی هیأت قانونگذاری رد شود. یا اگر رأی «عدم اعتماد» داده شود، دولت باید استعفا دهد، سپس یا باید «دولتی» جدید خارج از قوه قانونگذاری تشکیل شود، یا باید انتخابات جدید مجلس قانونگذاری برگزار شود. اگر برنامه دولت تصویب شود، عموم مردم می‌توانند درباره نتایج آن داوری کنند و در انتخابات قانونی بعدی تصمیم بگیرند که اکثریت را دوباره انتخاب کنند یا آنان را کنار بگذارند. رأی‌دهندگان می‌دانند که چه کسی مسؤولیت را برعهده دارد و چه کسی را باید پاسخگوی پیروزی یا شکست بدانند. در نوع سوم سازوکار تقسیم قدرت به نوعی از نظام‌های شبه ریاستی برمی‌خوریم که نماد آن را می‌توان در جمهوری پنجم فرانسه مشاهده کرد. در این نوع از نظام سیاسی هم شاهد رئیس‌جمهوری و هم شاهد نخست وزیر در کنار پارلمان هستیم. اساساً در این نوع از نظام‌های سیاسی، رئیس‌جمهور مظهر تصمیم‌گیری و نخست وزیر مظهر قدرت اجرایی است. مسائل مربوط به سیاست خارجی عمدتاً در کاخ ریاست جمهوری تعیین می‌شود، نقش پارلمان در سیاست خارجی از محدودیت‌هایی برخوردار است و بیش‌تر از این‌که به سیاست‌های علیا مربوط شود به سیاست‌های سفلی مربوط می‌شود. در واقع پارلمان بیش‌تر به ارائه ایستارهایی اقدام می‌کند که در چارچوب جهت‌گیری کلی تعیین شده به وسیله رئیس‌جمهور تعریف می‌شود.

باتوجه به این فرایند سیاست‌گذاری خارجی در قوانین کشورها پیش‌بینی شده و نهادهای سیاست‌گذاری به طور مشخص، روشن شده‌اند، لذا باید دید که آیا گروه‌های دوستی پارلمانی در قوانین مربوطه در کشورها پیش‌بینی شده است یا خیر؟ در چنین وضعیتی می‌توان به جایگاه این گروه‌ها در سیاست خارجی پی‌برد. تعیین سیاست خارجی در هر کشوری دست‌کم مستلزم سه‌گونه‌گزینه است. نخست‌گزینه‌ها یعنی

تصمیم‌گیری در این باره که مقاصد کلی کشور در صحنه سیاست بین‌المللی چیست و مقاصد خاص آن در موقعیت‌های خاص کدام است؟ این گزینش اغلب مستلزم قربانی کردن یا به خطر انداختن برخی از هدف‌ها به منظور پیگیری هدف‌هایی ارزشمندتر است.

دوم، پس از آن که هدف‌ها و حق تقدم آن‌ها تعیین شد، گام بعدی انتخاب و اجرای روش‌هایی است که به احتمال زیاد ما را به آن هدف‌ها می‌رساند.

سوم، در این مرحله باید قابلیت‌ها تشخیص داده شوند. قضاوت سیاست‌گذاران درباره این که کشور با توجه به قابلیت‌های دیگر کشورهای درگیر چه کارهایی می‌تواند یا نمی‌تواند بکند، بر هر دو گزینش نخستین اثر می‌گذارد. در مجموع می‌توان گفت در صورتی که بخواهد نظام پارلمانی در ایران ایجاد شود، به خاطر وجود و لایتغیر بودن نهاد ولایت فقیه که رکنی بالاتر از پارلمان است، چیزی که از آن نتیجه می‌شود نظام پارلمانی نخواهد بود و عملاً نوعی نظام شبه پارلمانی ایجاد می‌شود که تمام مضار نظام پارلمانی را خواهد داشت بدون این که هیچ یک از محاسن آن را داشته باشد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، ضمن بررسی ماهیت و ویژگی‌های نظام‌های سیاسی ریاستی و پارلمانی، ایرادات وارد بر تفکیک قوا در نظام حقوق اساسی ایران ذکر شد. سپس به صورت مستقل، موضوع کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه مورد بحث و بررسی قرار گرفت و بیان شد که تغییر مدل و شکل نظام سیاسی ایران از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی، موجب تغییر وصف کارآمدی اصل ولایت فقیه به عنوان مهم‌ترین مبنای نظام سیاسی ایران نخواهد شد.

در این زمینه، این نکته به اثبات رسید که استقرار نظام سیاسی در ایران به اتکای اصل مترقی ولایت فقیه، از سه زاویه ابتدا بر اصول و باورها، زاویه ساختاری و سازوکارهای حاکمیتی و زاویه اقدام و عمل و استفاده از سازوکارهای اجتهاد روشمند در منابع اصیل اسلامی، تکیه بر علم و استفاده از دستاوردهای علمی جدید، تکیه بر کارشناسی‌های گروه‌های مشورتی و اختیارات تفویض شده به حاکم اسلام یعنی همان حکم حکومتی، از وصف کارآمدی به میزان لازم و کافی برخوردار است زیرا سازوکارها و مکانیزم‌های تعبیه شده در متن شریعت اسلامی چنان دقیق و جامع‌اند که با وجود آن‌ها هیچگاه اسلام به عنوان شریعت جاودانه الهی کهنه نخواهد شد. به همین سبب، نظریه سیاسی

اسلام در عصر غیبت یا همان نظریه ولایت فقیه که خود بخشی از همان شریعت جاودانه به شمار می‌آید، با برخورداری از مکانیزم‌های روزآمد درونی، همواره پویا و کارآمد و پاسخگوی نیازهای اجتماعی و نسل‌های بعد خواهد بود و بسیار بعید هم به نظر می‌رسد نوع نظام سیاسی یا تغییر آن نیز بتواند تأثیری در این گزاره داشته باشد.

تغییر شکل نظام سیاسی ایران به پارلمانی به دو طریق می‌تواند رخ دهد: یکی با حفظ مقام ریاست جمهوری و صرفاً انتخاب وی توسط مجلس، و دیگری حذف عنوان ریاست جمهوری و احیای مقام نخست وزیر به جای آن، آن چنان که در نظام‌های پارلمانی جهان مشهور است. گزینه اول، منطقی به نظر نمی‌رسد زیرا ایجاد مقام ریاست جمهوری در آن حالت تشریفاتی است و همه اختیارات با نخست وزیر است و چنین اقدامی در نظام ایران که مقام ولایت فقیه والای نخست وزیر و پارلمان وجود دارد عقلایی نیست. گزینه دوم یعنی حذف پست ریاست جمهوری نیز مساوی است با حذف عنوان جمهوری از نظام جمهوری اسلامی؛ چون دیگر دلیلی مبنی بر وجود جمهوریت در نظام وجود نخواهد داشت. لذا این امر نیز همان طور که در قانون اساسی آمده است جزء ویژگی جمهوریت نظام است و قانون اساسی از این حیث قابل اصلاح نیست.

فرهنگ سیاسی کنونی جامعه ایرانی، چندان با اجماع و ائتلاف سازگاری ندارد بلکه حاکی از فقدان ساز و کارهای همگرایی در فضای سیاسی کشور، دفع دیگری و مطلق پنداری خویشتن است. این گرایش عمومی همخوانی چندان با فرهنگ سیاسی مردمسالار ندارد. در فرهنگ سیاسی مردمسالار، همیشه باید جایی برای احزاب و گروه‌های سیاسی رقیب در نظر گرفته شود. اگر نظام پارلمانی در کشورهایی مانند انگلیس، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، ترکیه، ژاپن، هند و بسیاری از کشورها که هم اکنون برقرار است؛ پاسخ مثبتی داده است، به حاکمیت احزاب و وجود احزاب قدرتمند در این کشورها برمی‌گردد. انتخابات مجلس در این کشورها کاملاً به صورت حزبی است و نمایندگان به وسیله احزاب معرفی و با رأی مردم به مجلس می‌روند و بعضاً نقش احزاب تا حدی پررنگ است که مردم تنها به حزب موردعلاقه خود رأی می‌دهند و سپس حزب پیروز، نماینده خود را که شاید برای رأی دهنده نام آشنا نباشد به پارلمان معرفی می‌کند. نهایتاً حزبی که در مجلس رأی اکثریت داشته باشد، انتخاب نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهوری توسط آن صورت می‌گیرد و طبیعی است که با این سازوکارها، در این کشورها نظام پارلمانی بازخورد مثبتی از خود نشان می‌دهد.

بنابراین در ایران، بدون وجود احزاب قدرتمند در حوزه سیاسی مستقل و نه از انواع سفارشی آن، نمی توان نظام پارلمانی را با تغییر قانون اساسی، برقرار کرد؛ زیرا در صورتی که طرح پارلمانی شدن نظام ادامه یابد و با اصلاح قانون اساسی عملیاتی شود، می توان گفت نظام سیاسی کشور حالت بیشتری از ریاستی شدن را تجربه خواهد کرد. زیرا امکان استقرار نظام پارلمانی تنها در کشورهایی وجود دارد که در آن ها پارلمان قدرت فائقه قلمداد شود و والای آن هیچ منصبی نباشد یا اگر هم وجود داشته باشد، مانند آن چه که در نظام های پارلمانی روز دنیا دیده می شود، در حوزه صلاحیت اجرایی اختیاراتی نداشته باشد و به مقامی تشریفاتی محدود شود.

لذا چنین حرکتی در نظام سیاسی ایران با وجود تعریف شدن قدرت مطلقه ولایت فقیه امکان ندارد و حتی بر مسؤولیت های رهبری اضافه می کند. بنابراین در یک جمله می توان گفت استقرار نظام پارلمانی مرسوم در ایران امکان پذیر نیست و اگر بخواهد چنین اقدامی صورت گیرد، نظامی که محقق می شود، نظام پارلمانی نخواهد بود. در واقع حرکت به سوی پارلمانی نمودن نظام ایران با شرایط سیاسی کنونی - که تا سال های متمادی تغییر آن نیز بسیار دشوار خواهد بود - را می توان حرکت به سوی استبدادی شدن نظام سیاسی کشور دانست.

علت این را وضعیت را می توان این گونه بیان کرد که امکان تشتت سازنده و بازخورد مثبت آرای سیاسی که در دامن احزاب مخالف یکدیگر روی می دهد و برای هر نظام سیاسی سالم و کارآمد لازم است، امکان پذیر نخواهد بود و با سنگین تر شدن مسؤولیت های رهبری، هرچند تمرکز قدرت حول این مقام سیاسی باعث افزایش یگانگی فرامین سیاسی و کاهش سردرگمی و تشویش قوا می گردد، اما به نوعی ریاستی تر شدن نظام به شکلی افراطی با حرکت به سوی خودکامگی بیشتر وقوع خواهد پیوست؛ نوعی از نظام ریاستی افراطی و لجام گسیخته که در آن نقش مردم در انتخاب رئیس کشور مستقیم نیست و با وجود جایگاه متزلزل تحزب سیاسی، تشریفاتی شدن پارلمان نیز دور از انتظار نخواهد بود.

به تناسب این بحث، به موضوع تغییر حاکمیت سیاسی در ایران از ریاستی به پارلمانی پرداخته شد. بر این اساس، اقدام به ارائه مدل مطلوب حاکمیت سیاسی در ایران نمودیم و ذکر کردیم که با عنایت به سه دلیل مهم و غیرقابل انکار «تجویز رهبری»، «اقتضائات جدید نظام سیاسی ایران» و «فقدان منع قانونی» امکان تغییر مدل نظام سیاسی ایران از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی قابل تصور است.

در مورد دلیل اول یعنی تجویز رهبری نظام باید گفت بسیار بعید است که چنین تجویزی آن هم از سوی عالی ترین مقام و منصب سیاسی کشور بر اساس قانون اساسی، بدون پیشخوانه نظری و مطالعاتی و نیز عملی باشد. به دنبال این اظهارنظر از سوی مقام رهبری، برخی دیگر از سران قوا و مسؤولان کشور در نهادهای مختلف عالی، به امکان این تغییر مدل نظام سیاسی ایران اشاره کردند؛ از جمله عباسعلی کدخدایی، سخنگوی وقت شورای نگهبان، در اظهاری نظری در این باره گفته بود که حذف نهاد رئیس جمهوری انتخابی با ماهیت نظام جمهوری اسلامی مغایرتی ندارد و خللی به جمهوریت نظام وارد نمی‌کند.

در مورد دلیل دوم یعنی اقتضات جدید نظام سیاسی ایران نیز می‌توان گفت به نظر می‌رسد افزایش میزان اصطکاک بین دو قوه مجریه و مقننه در جمهوری اسلامی ایران و اینکه روسای جمهور بر اساس یک رسم نانوشته، خود را شخص دوم کشور و برخوردار از حریم امنیت و مصونیت قلمداد می‌کنند، تغییر نظام سیاسی از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی را توجیه می‌کند. بر این اساس، در صورتیکه مقامات قوه مجریه حتی الامکان از سوی پارلمان (در کشور ما مجلس شورای اسلامی) انتخاب و به این منصب گمارده شوند، مشکلات کمتر خواهد شد زیرا چنین انتخابی به مصونیت مقامات اجرایی کشور در مقابل پارلمان نخواهد انجامید و لذا امکان پیگیری و ردیابی اشکالات و اقدامات اشتباه مقامات اجرایی برای نمایندگان مردم، بیش از پیش ممکن خواهد شد.

در نهایت، در ارتباط با دلیل سوم یعنی فقدان منع قانونی نیز باید به این نکته اشاره شد که برخی گفته‌اند تغییر نظام سیاسی در ایران از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی، یک اقدام بر خلاف اصل تغییرناپذیر بودن ماهیت نظام سیاسی کشور است. آن‌ها با استناد به اصل ۱۷۷ قانون اساسی کشور گفته‌اند که تغییر نظام سیاسی از ریاستی و نیمه ریاستی به پارلمانی، تغییر ماهیت نظام است و بنابر تصریح اصل پیش گفته، ممنوع و ناشدنی است. اما به نظر می‌رسد چنین عقیده‌ای چندان درست نباشد. بسیار بعید است که بتوان تغییر نظام سیاسی کشورمان از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی را نوعی تغییر ماهیت نظام سیاسی محسوب کرد. به نظر می‌رسد این تغییر، بیش از آنکه تغییر ماهیت نظام سیاسی باشد، تغییر شکل آن است. بنابراین می‌توان تصور کرد که نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران همچنان به اصل اسلامیت و جمهوریت وفادار بماند، در عین حال، منصب ولایت فقیه به عنوان اصل و اساس

_____ امکان سنجی تغییر حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران از ریاستی...

نظام سیاسی اسلامی کشور پابرجا بماند اما شکل نظام سیاسی از ریاستی یا نیمه ریاستی به پارلمانی تغییر یابد. این، نوعی تغییر در شاکله است نه در محتوا. جای طرح این سوال از مخالفان هست که آیا مقام رهبری به عنوان عالی ترین منصب سیاسی در کشور، متوجه این معنا نبوده اند که تغییر نظام سیاسی به پارلمانی، تغییر در ماهیت است و از سوی دیگر، رأی به امکان این تغییر داده اند؟ آیا اشکال عدم احاطه مقام رهبری بر اصول قانون اساسی از جمله اصل ۱۷۷ این قانون در مورد تغییرناپذیر بودن قانون اساسی و نظام سیاسی ایران، اشکال واردی است؟ آیا قرار است با تغییر نظام سیاسی به پارلمانی در ایران، ماهیت و محتوای اسلامی و جمهوری نظام سیاسی زیر سوال برود؟ بعید است مخالفان بتوانند در پاسخ به این سوالات و در راستای به کرسی نشاندن نظر خود، شاهد متقنی ارائه کنند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- الیوت، کاترین و ورنون، کاترین (۱۳۸۶)، **نظام حقوقی فرانسه**، ترجمه صفر بیگزاده، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- اریک، بارنت (۱۳۸۴)، **مقدمه ای بر حقوق اساسی**، ترجمه دکتر عباس کدخدایی، تهران: نشر میزان.
- حبیب‌زاده، توکل؛ غمامی، محمدمهدی و نامی، محسن (۱۳۹۰)، **درآمدی بر حقوق اساسی تطبیقی: ایران، انگلستان، آمریکا، فرانسه و چین**، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- حسینی، حسن (۱۳۶۹)، **مقامات عالی قوه مجریه در قانون اساسی ایران و فرانسه**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رسکتی، محمدمهدی (۱۳۸۴)، «بررسی تطبیقی وظایف و اختیارات بالاترین مقام سیاسی در کشورهای ایران، فرانسه، آمریکا و روسیه»، **پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی**، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- دلکامپانی، کرریستیان (۱۳۸۰)، «تفکیک قوا، برخی مسائل فلسفه سیاست در روزگار ما»، ترجمه دکتر بزرگ نادرزاده، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال پانزدهم، شماره ۱۶۴، فرودین و اردیبهشت، صص ۱۳۵-۱۲۲.
- کلانتری، ابراهیم (۱۳۸۲)، **قرآن و چگونگی پاسخگویی به نیازهای زمان**، قم: نشر معارف.
- کلانتری، علی اکبر (۱۳۸۷)، **حکم ثانوی در تشریح اسلامی**، تهران: مرکز انتشار دفتر تبلیغات اسلامی.
- کلایمروردی، کارلتون؛ آندرسن، توتون جیمز و کوبیمی کریستول، کارل (۱۳۵۶)، **آشنایی با علم سیاست**، ترجمه بهرام ملکوتی، چاپ سوم، تهران: کتاب‌های سیمرغ.
- گرچی، علی اکبر (۱۳۸۸)، **در تکاپوی حقوق اساسی**، تهران: انتشارات جنگل.
- لویی، تروتابا و پل ایزوآو (۱۳۸۶)، **حقوق عمومی**، ترجمه محسن شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات کوشامهر.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۴)، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر همراه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، **اسلام و مقتضیات زمان**، جلد ۱، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات صدرا.
- موسوی خمینی، امام سیدروح‌الله (۱۳۸۰)، **صحیفه امام**، جلد ۲، چاپ ششم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- نجفی اسفاد، مرتضی و محسنی، فرید (۱۳۸۰)، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر فردا.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۵)، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، جلد دوم، تهران: نشر میزان.

هریسی نژاد، کمال الدین (۱۳۹۰)، **حقوق اساسی تطبیقی**، تبریز: انتشارات آیدین.

(ب) منابع انگلیسی

- Arend Lijphart (2016), **Democracies: Patterns of Majoritarian-and Consensus Government in Twenty-one Centuries**, NewHaven: Yale University Press.
- Andreson, loach (2006), **Essential Framework of Presidential Assignment at Parliamentary Systems of Governance**, Elsevier Academic Archive.
- Cross Held, Martin (2011), **Evaluation of Constitutional Law**, Department of France, Springer Code Summary, January.
- Minerson, J., (1991), **The Constitutional Law Systems of Parliamentary Power**, Academic Archive of E.book, Elsevier, Sciencedirect.
- Zartman, Jonathan K., (2016), **Political Transition in Central Asian Republics: Authoritarianism Versus Power-Sharing**, PhD, University of Denver.